

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

سبک متنبی و خاقانی در مدح ممدوح

احمدنور وحیدی

استادیار مجتمع آموزش عالی سراوان

چکیده:

متنبی و خاقانی به شیوه های مختلفی، ممدوحان خود را می ستایند. گاهی اوقات ابیات و اشعاری را در ستایش ممدوحان می گویند که سراسر اغراق و غلو است که برخی از اغراقهای نامعقول و ناپسند سبب نوعی ترک ادب شرعی شده است. گاهی اوقات در لباس موعظه گر، مواعظ و نصیحتی را به ممدوح می دهند. گاهی نیز از در عتاب وارد شده و دردهایی که در دل دارند و رنجشهایی که از طرف ممدوح بدانها رسیده است، در نزد ممدوح بازگو می کنند و به نوعی ممدوح را سرزنش می کنند. در ذیل به شیوه های مختلف مدح به وسیله ی این دو شاعر پرداخته می شود.

کلیدواژه: خاقانی، متنبی، سبک شعری، نصیحت، عتاب، همپایگی، شکرگزاری

۱- نصایح متنبی و خاقانی به ممدوح

در لابلای مدایحی که دو شاعر در مورد ممدوحان خود سروده اند، ابیاتی وجود دارد که به ممدوحان خود نصایح و اندرزهایی داده اند و بیشتر آنها بر مکارم اخلاقی ممدوحان از قبیل عدل و صبر و بخشش و... دلالت دارد.

متنبی در قصیده های که در مدح علی بن ابراهیم تنوخی سروده او را نصیحت کرده که گول زبان دوست نمایانی را که دلشان از کینه پر شده است، نخورد و بر آنان رحم نوزد.

فلا	تغررک	السنة	موال
و کن	کالموت	لا	یرئی لباک

(دیوان: ۱/ ۳۳۳)

(ترجمه: مبادا زبان های دوست نمایانی تو را بفریبد که دلهایی پرکین و دغا، آنها را می گرداند. و مانند مرگ باش که برای گریه کنندگان که به خاطر ترس از مرگ می گریند، مرثیه نمی گوید تا مرگ سیراب(از گریه) شود در حالی که همیشه تشنه است.)
متنبی در ابیات زیر ممدوح را به بخشش بر نیازمندان موعظه می کند:

یا	ایها	المجدی	علیه	روحه
أحمد	عفاتک	لا	فُجِعَت	بفقدهم

(دیوان: ۱/ ۴۴)

(ترجمه: ای کسی که روحش بدو بخشیده شده است چون کسی نبود که آن را بطلبد(وگرنه روحش را نیز می بخشید). نیازمندان را ستایش کن الهی خدای آنان را از تو نگیرد چون تو عطا دادن و مورد سوال قرار گرفتن را دوست داری.)

در ابیات زیر هم ممدوح را به رحم و عطوفت نسبت به قبیله بنی کلاب تشویق می کند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

و کیف یتّم بُأسک فی اناسِ تُصیبُهُمْ فیولمک المصاب
تَرَفَّقَ ایها المولی علیهم فإِنَّ الرفق بالجانی عتابُ
(دیوان: ۹۱ / ۱)

(ترجمه: چگونه در مورد مردمانی به کمال و تمام خشم‌گیری که اگر آنان مصیبت ببینند، تو را به درد آورد؟ ای سرورم بر آنان آسان گیر و رحم کن چون آسان‌گیری بر جنایتکار نوعی سرزنش وی باشد.)

در ابیات زیر از سیف الدوله می‌خواهد که به وسیله‌ی صبر غم‌جانکاه حاصل از مرگ والدهاش را تحمل کند.
أسیف الدوله استنجد بصبر و کیف بمثل صبرک للجمال
(دیوان: ۲۰ / ۲)

(ترجمه: ای سیف الدوله از صبر کمک بگیر (چون تو اهل و شایسته آن هستی). صبر تو حتی در کوهها یافت نمی‌شود.)
نصایح خاقانی به ممدوحان بیشتر حول محور عدل و داد می‌چرخد و در جاهای گوناگون از ممدوحان می‌خواهد که خود را به این حلیه زینت دهند. مانند ابیات زیر که دستور اعظم مختار الدین را به رعایت عدل و داد توصیه می‌کند.

محضر کنم که او ظفر دین مصطفاست عدلش پی گواهی محضر نکوتر است
عدلست و بس کلید در هشتم بهشت کو عدل اگر گشادن این در نکوتر است
دین‌چيست عدل پس تو در عدل کوباز آنک عدل از پی نجات تو رهبر نکوتر است
(دیوان: ۷۵)

در بیت زیر نیز قزل ارسلان را خطاب قرار داده و از وی می‌خواهد به عدل گراید؛
عدل ورزا خسروا پیوند عمرت باد عدل کز جهان عدل است و بس کو را معمر ساختند
(دیوان: ۱۱۶)

خاقانی در قطعه‌ای به دولت‌اخستان نصیحت می‌کند که به عدالت گرایند. بی‌باکی خاقانی را در این قطعه به وضوح می‌توان مشاهده کرد:

دولت نو است و شاه نو و کارکن نو است مردم قیاس شاه نو از کارکن کنند
از من رسان به کارکن شاه یک سخن کازادگان ذخیره ازین یک سخن کنند
گو عدل کن چنان که همه یاد تو خوردند چونان مکن که یاد وزیر کهن کنند
(دیوان: ۸۸۰)

وجود چنین ابیاتی در دیوان خاقانی حاکی از این مسأله است که اولاً اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان چندان مناسب نبوده و خاقانی شاهد ظلم و ستم‌هایی بوده که از جانب حاکمان بر مردم روا داشته می‌شده است و ثانیاً نشان‌دهنده‌ی جرأت و گستاخی خاقانی در مقابل ممدوح است که وی را بدینسان آشکارا به رعایت عدل و داد نصیحت می‌کند.

۲- عتاب کردن و گله از ممدوح

در دیوان متنبی و خاقانی علاوه بر ابیات مدحیه، به ابیاتی بر می‌خوریم که این دو شاعر ممدوحان خود را مورد سرزنش و عتاب قرار داده‌اند.

متنبی در جایی سیف الدوله را مورد عتاب خود قرار داده است و آن زمانی است که شاعر مدتی از مدح سیف الدوله سر باز می‌زند

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

و این رویه بر سیف الدوله ناخوش می‌آید و مدت زمانی بین شاعر و ممدوح فراق پیش می‌آید. شاعر پس از چندی، اعتذاریه‌ای را برای سیف الدوله می‌فرستد و ضمن عتاب‌گونه‌ای که در آن درج می‌کند مراتب عذر خواهی خود را نیز به حضرت سیف الدوله ابراز می‌دارد.

أرى	ذَلِكَ	الْقُرْبَ	صَارَ	إزورارا	وَصَارَ	طَوِيلُ	السَّلَامِ	إِخْتِصَارَا
تَرَكَتْنِي	الْيَوْمَ	فِي	خَجَلَةٍ	أَموتُ	مِرَاراً	وَأَحْيَا	مِرَارَا	مِرَارَا
أَسَارِفُكَ	اللَّحْظَ	مُسْتَحْيِيًّا	وَأَزْجُرُ	فِي	الْخَيْلِ	مُهْرِي	سِرَارَا	سِرَارَا
وَأَعْلَمُ	أَنِّي	إِذَا	مَا	إِعْتَدَرْتُ	إِلَيْكَ	أَرَادَ	إِعْتِدَارِي	إِعْتِدَارَا

(دیوان: ۴۳۲/۱)

(ترجمه: می‌بینم که نزدیکی که بین من و تو بود، از ما عدول کرده و سلامهای طولانی که بین من و تو رد و بدل می‌شد اندک شده است. چون از من اعراض نمودی از خجالت در بین مردم می‌مردم و زنده می‌شدم. از روی حیایی که نسبت به تو دارم، دزدیده و یواشکی به تو نگاه می‌کنم و چون بخواهم مانع اسیم شوم با صدای آهسته این کار را می‌کنم. و می‌دانم چون از تو معذرت خواهی کنم، معذرت خواهی من، از من معذرت می‌خواهد) چون بدون جرم از تو معذرت خواسته ام و معذرت خواهی من بجا و مناسب نبوده است.)

متن‌بی در دو بیت اول با استفاده از صنعت طباق (قرب و ازورار- طویل و اختصار- اموت و احیا) تغییر احوال ممدوح و کم توجهی او را به خود نشان داده است. این در حالی است که شاعر نسبت به ممدوح ابیات و قصائدی سروده است که عالمگیر شده و هیچ کس نتوانسته اشعاری به این زیبایی در مدح ممدوح بسراید.

اما همه‌ی این عذرخواهی‌ها و رضایت جویی‌های شاعر از سیف الدوله، باز نتوانست، رابطه‌ی نیکی را که بین متن‌بی و سیف‌الدوله وجود داشت باز گرداند؛ زیرا وشایت و سعایت حاسدان آن چنان در دل و جان سیف الدوله اثر کرده بود که به هیچ روی این نعمت و کینه از دل وی پاک نمی‌شد. متن‌بی ضمن عتابیه‌ای دیگر به سیف الدوله می‌گوید آیا این پاداش صدافتی است که من نسبت به تو داشتیم؟ تازه اگر گناهی هم مرتکب شده باشم رفتار شایسته‌ای با گنهکار نداشته‌ای؛

الا	ما	لسيف	الدولة	اليوم	عاتباً	فداه	الورى	امضى	السيوف	مضاربا
و	ما	لى	اذا	ماشتقتُ	ابصرتُ	دونه	تنائفَ	لا	اشتاقتها	و سياسيا
أهدأ	جزاء	الصدق	ان كنتُ	صادقا	و ان كان	ذنبى	كلَّ	ذنبٍ	فإنَّه	محا الذنب كلَّ المحو من جاء تائباً

(دیوان: ۸۳/۱)

(ترجمه: چه شده است که سیف الدوله بر من خشم گرفته (بدون آن که گناهی مرتکب شوم)؟ مردم فدای برنده ترین شمشیرها(سیف الدوله) شوند. چرا باید از او دور باشم و چون اشتیاق خود را بدو نشان دهم بیابانهای دور و درازی را بین خود و او ببینم که بدان اشتیاق ندارم؟ اگر من در مدح تو صادقم آیا این جزای صدق من است و اگر کاذبم آیا این پاداش من است. اگر گناه من آنقدر بزرگ باشد که بالاتر از آن گناهی نباشد، چون توبه کنم همه این گناهها از بین می‌رود.)

در ابیاتی دیگر نیز از این که به قدر حب و صدقش نسبت به سیف الدوله، پاداش نمی‌بیند، وی را مورد عتاب خود قرار می‌دهد.

و	ليتَ	شكاتكَ	فى	جسمه	و	ليتَكَ	تجزى	بيغضٍ	و	حباً
فلو	كنتَ	تجزى	به	نلتُ	من	كَ	اضغفَ	حظاً	بأقوى	سبب

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(دیوان: ۱۱۱ / ۱)

(ترجمه: ای کاش مریضیت در بدن حاسدانت می نشست و ای کاش کسانی را که نسبت به تو خشم در دل دارند به اندازه بغض و خشمشان جزا می دادی و کسانی که تو را دوست دارند به اندازه دوست داشتشان بدانها پاداش می دادی. در این صورت من چندین برابر از تو بهره می بردم؛ چون واقعاً تو را دوست دارم.)

چون متنبی به ناحق به زندان می افتد، ممدوح خود را سرزنش می کند که چرا به دروغ سخن چینیان گوش داده و از او می خواهد که به این حرفها اعتنایی نکند. چون پیوسته او دشمنانی دارد که در صدد تخریب شخصیتش هستند.

و قیل عدوت علی العالی	نَ بَینَ ولادی و بَینَ القعود
فما لک تقبل زورالکلام	و قدر الشهادة قدر الشهود
فلا تسمعن من الکاشحین	و لا تعبان بمحک الیهود
و کن فارقاً بَین دعوی اردت	و دعوی فعلت بشأو بعید

(دیوان: ۳۱۹ / ۱)

(ترجمه: می گویند جهان را به شورش کشاندی حال آنکه من کودکی بودم بین نشستن و نوزادی پس تو را چه شده است که کلام دروغ را قبول می کنی در حالی که گواهی و شهادت به (قدر و منزلت و شخصیت) شهادت دهنده بستگی دارد پس از تو می خواهم که کلام کینه توزان را نشنوی و به ستیزه جویی آنان اعتنایی نتهی و میان ادعای (اراده انجام) و ادعای (انجام کار) تا حد بسیاری فرق بگذار.)

از بیت آخر فهمیده می شود که ممدوح به متنبی قول داده که وی را از زندان آزاد می گرداند ولی به قول خود عمل نکرده است. متنبی از وی می خواهد که به قولش عمل کند و بین سخن «میخواهم آزادت کنم» و «آزادت کردم» فرق قائل شود.

در جایی دیگر نیز با این جسارت و گستاخی متنبی در مقابل ممدوح مواجه می شویم؛ آنجا که به ممدوح گوشزد می کند که به سخنان فاسد و بی اساس شاعران دیگر توجهی نکند؛ چون همه آنان قصد دارند که متنبی را از میدان رقابت خارج سازند.

و لا تُبالِ بِشِعْرِ بَعَدَ شاعِرِهِ
قَد أُفِیدَ القَوْلُ حَتَّى أُحْمِدَ الصَّمَمُ

(دیوان: ۳۸۴ / ۲)

(ترجمه: بعد از شاعر او، از شاعری دیگر شعر نشنو؛ چون گفتار آنان تباه است. ناشنوا در این صورت ستوده است (چون به سخنان دیگر شاعران گوش نمی دهد)

متنبی گاهی اوقات ممدوح را بخاطر شنیدن سخنان حسدورزانه حاسدین، مورد سرزنش قرار می دهد و این ممدوح هر مقام و عنوانی داشته باشد فرق نمی کند؛ خواه دارای مقام سلطنتی باشد و یا نباشد؛ آنچنان که هم سیف الدوله و هم حسین بن اسحاق التنوخی از این که این سخنان را می شنوند و بر متنبی خشم می گیرند مورد سرزنش قرار داده است.

تُطیعُ الحاسِدینَ وَأنتَ مرءٌ
جُعِلتُ فِدائَهُ وَهَمُّ فِدائِی

(دیوان: ۳۱ / ۱)

(ترجمه: تو از حاسدین اطاعت می کنی؟ در حالی که شخصی هستی که الهی من فدایت گردم و حاسدان فدای من شوند.)

که حسین بن اسحاق التنوخی را سرزنش می کند.

خاقانی هم به مانند متنبی از اینکه ممدوحان، سخنان تنی چند از حاسدین را گوش داده و نسبت به او نامهربانی کرده و قهری

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

به دل گرفته ناراحت است و ممدوح را نصیحت می کند که به شنیده ها اکتفا نکند بلکه طبق معاینات خود تصمیم بگیرد. خصم نگردد به زرق هم سخن من از آنک همدم بلبل نشد بوالعجب از گندنا
گر ز درت غایبم جان بر تو حاضر است مهره چو آمد بدست مار به کف گو میا
نقش کژ من مبین خاصه که دانسته ای سر لآن تسمع خیر من ان تری
نایدت از بود من هیچ غرض جز سخن نیستم از مدح تو هیچ عوض جز دعا
(دیوان: ۳۹)

و در جایی دیگر از ممدوح می خواهد که او را در راسته‌ی شاعرانی که کارشان دزدی سخن دیگران است قرار ندهد. در این جا خاقانی هم مانند متنی به ممدوح گوشزد می کند که باید صحیح را از غیر صحیح تمیز دهد:

زین	متنخل	سخنانم	مبین	زین	متشاعر	لقبانم	مدان
دانم	داند	خرد	پاک	تو	محوط	از تری	ناودان

(دیوان: ۳۴۴)

متنی هم از اینکه سیف الدوله وشایت و سخن چینی برخی شاعران را گوش فرا داده نسبت بدو دلسرد شده او را بر حذر می دارد از اینکه چاقی طبیعی و آماس را نتواند تشخیص دهد و تصمیم نابخردانه بگیرد.

یا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مُعَامَلَتِي	فِيكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخَصْمُ وَالْحَكْمُ
أَعْيُذُهَا نَظْرَاتٍ مِنْكَ صَادِقَةٌ	أَنْ تَحْسَبَ الشَّحْمَ فِيمَنْ شَحْمُهُ وَرَمٌ
وَمَا إِنْتِفَاعُ أَخِي الدُّنْيَا بِنَظِيرِهِ	إِذَا إِسْتَوَتْ عِنْدَهُ الْأَنْوَارُ وَالظُّلْمُ

(دیوان: ۳۳۳/۲)

(ترجمه: ای کسی که جز در مورد من در مورد همه عادلترین هستی. من نسبت به تو دشمنی دارم در حالی که تو خود هم دشمنی و هم داور. خود را در پناه نظرات درست تو قرار می دهم از این که گمان کنی ورم و آماس متشاعران همان پیه است. اگر نور و روشنی در چشمان کسی مساوی باشد، از چشمانش چه بهره ای می برد؟)

متنی در عتابیه‌های خود هم، آن کبر نفس و عظمتی که برای خود قائل است، مراعات می کند و در برابر ممدوح، خود را خوار و ذلیل نمی گرداند. به عکس در این گونه اشعار به خود و شعر خود بسیار می بالد.

بیشتر عتابیه‌های خاقانی در مواردی است که ممدوح حق حرمتش را نگه نداشته و یا ممدوح به وی چیزی را بخشیده یا قول بخشیدن داده است ولی یا به قول خود عمل ننموده و یا هباتی که وی بخشیده، بازستانده است. یکی از ممدوحان خاقانی اخستان پسر منوچهر است که در برهه ای از زمان ظاهرا حرمت خاقانی را نکو نداشته؛ بنابراین از او نزد پدرش منوچهر شکوه برده و از او می خواهد که حرمت بیست ساله خدمتش در دربار شروانیان را نگه دارد:

غصه‌ها هست در دلم که زبان	زهره ُ	بازگو	نمی دارد
خلفت را که چشم بد مرساد	حرمت	من نکو	نمی دارد
آب رویم ببرد بر سر زخم	زخمه ُ	کین فرو	نمی دارد
روی جرم نکرده را کرمش	در	نقاب عفو	نمی دارد
جامه ُ جاه من درید چنانک	دل	امید رفو	نمی دارد
حرمت بیست ساله خدمت من	تو	نگهدار کو	نمی دارد

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(دیوان: ۸۵۲)

در جایی دیگر به انتقاد از اخستان می پردازد و از این که ملکی را به او داده اند و الآن از او باز پس گرفته اند، گله می کند و به او گوشزد می کند که به واسطه‌ی مدایحش است که تاجدار هفت کشور شده و اگر شاه به او نانی داده خاقانی با سخنانش بدو جان بخشیده است.

شاه را تاج ثنا دادم نخواهم بازخواست	شاه مرا نانی که داد ار باز می‌خواهد رواست
شاه تاج یک دو کشور داشت لیک از لفظ من	تاجدار هفت کشور شد به تاجی کز ثناست
شاه مرا نان داد و من جان دادمش یعنی سخن	نان او تخمی است فانی جان من گنج بقاست
گنج خانه هشت خلد و نه فلک دادم بدو	داده او چیست با من پنج خایه روستاست
آن قدر ده‌گانه‌ای کان پنج دهقان می‌دهند	هم دعا گویانش را دادم که آن مزد دعاست
من چراغم نور داده باز نستانم ز کس	شاه خورشید است و اینک نور داده باز خواست
آری آری ماه را خورشید اگر نوری دهد	باز خواهد خواست آنک شاه خورشید سخاست

(دیوان: ۸۷)

و در جایی دیگر از این که مستمری سی هزار درمی خاقانی قطع کرده از اخستان می نالد:

چون تو گردون سریر نتوان یافت	چون من اختر ضمیر نتوان یافت
آفتابی و جز به درگاهت	اختران را مسیر نتوان یافت
جز به صدرت عیار دانش را	ناقدان بصیر نتوان یافت
گفتی از رسم سی هزار درم	کم ز سی نیزه‌گیر نتوان یافت
لیک از صد هزار نیزه و تیر	این قلم را نظیر نتوان یافت
سخن این است ناگزیر جهان	عوض ناگزیر نتوان یافت
تا چو تیغم به زر نیارائی	خاطرم را چو تیر نتوان یافت
چشمه خاطر است سنگ انبار	آب از او خیر خیر نتوان یافت
بلبلی را که سینه بخراشی	از دم او صفیر نتوان یافت
قلمی را که موی در سر ماند	کار ساز دبیر نتوان یافت

(دیوان: ۴۷۱)

همانطور که در دو بیت آخر مشاهده می‌کنیم، خاقانی با دو تمثیل زیبا ناراحتی خود را از رفتار ممدوح نشان داده است. روند تحول روحی خاقانی و منتببی از عتابیه‌ی آن دو هم برداشت می‌شود. هر دو شاعر بعد از مدتی که به مدح ممدوحان مختلف می پردازند، به دلیل سخن‌چینی و دو به هم زنی حاسدین از چشم ممدوحان خود افتاده چند مدتی طعم تلخ دربرداری و زندان را می‌کشند. در همین دوره است که به کمک شعر عتابیه بی‌گناهی خود را به گوش ممدوحان می‌رسانند.

عتابیه‌ی که منتببی و خاقانی متوجه ممدوحانشان کرده‌اند اغلب همراه با نوعی دلجویی و اظهار محبت است. ولی درباره‌ی رابطه‌ی کافور و منتببی باید گفت دلخوریهای منتببی از این ممدوح بعد از مدتی امروز و فردا کردن کافور، تبدیل به هجوهای گزنده می‌شود که از جانب منتببی در چندین قصیده ابراز می‌شود.

یکی از فرق‌های اساسی بین عتاب و مدح و هجو آن است که شاعر در مدح ممدوح، با ستایش یکی از خصال حمیده‌ی ممدوح،

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

سعی در برکشیدن وی دارد و در هجو با برشمردن بدی‌های ممدوح، سعی می‌کند هر چه بیشتر وی را خوار گرداند؛ اما عتاب حالتی بین این دو است؛ یعنی شاعر با زبانی ملایم و نرم، بی توجهی‌های ممدوح را یادآور می‌شود. نکته‌ی دیگر این که شاعر در کنار سرزنش‌گونه‌ای که متوجه ممدوح می‌سازد، به انحای مختلف او را می‌ستاید. چون شاعر مداح آن قدر قدرت ندارد که قصیده‌ای صرفاً عتابی با زبانی تند در مورد ممدوح بگوید. حیات شاعران مداح در گرو رضایت خاطر ممدوحان است. شاعر مداح اگر چه از ممدوح دلخور باشد، ولی به خود اجازه نمی‌دهد که زشتی‌های ممدوح را علناً بدو یادآور شود و همیشه سعی می‌کند که سخن خود را یا در لفافه و کنایه بگوید و یا با زبانی نرم، به گوش ممدوح برساند؛ شیوه‌ای که هم متنبی و هم خاقانی به کار بسته‌اند. هر دو شاعر در عتابیه‌های خود، نه آنقدر درشتی به خرج داده‌اند که باعث ناراحتی و کدورت خاطر ممدوح شوند و نه آنقدر نرمی از خود نشان داده‌اند که به خواسته‌هایشان اهمیت داده نشود؛ بلکه در بیشتر عتابیه‌هایشان، نوعی ترغیب و تشویق ممدوح وجود دارد.

۳- همپایگی دو شاعر با ممدوح

سنت شعر مدحی عرب از جاهلیت تا زمان متنبی معمولاً بر این بوده است که مداح صفاتی را که در ممدوح بوده اغلب با اغراق می‌ستوده است و خود را دون مرتبه تر از ممدوح به تصویر می‌کشیده است. در اغلب قصاید متنبی نیز این سنت رعایت شده؛ هر چند شاعر از روی اجبار و یا طمع نسبت به ممدوح این شیوه را رعایت می‌کرده است؛ ولی در برخی قصاید (که تعدادشان کم نیست) متنبی شخصیت خود را آنچنان بزرگ و عظیم تصور می‌کند که گاهی خود را هم پهلوی ملوک و امرا قرار داده و این خود بزرگ بینی ناشی از اعتقاد و عزم راستین او در به دست آوردن ملک و پادشاهی می‌باشد.

علو و برتری متنبی در میان شاعران همعصر خود و آن روحیه‌ی سرکشی که متنبی دارد سبب شده که در بسیاری از قصایدش و مخاطبه‌هایی که با ممدوحانش دارد خود را با آنها همپایه و هم رتبه قلمداد کند و به طرق مختلف آن را ابراز دارد. گاهی اوقات از در دوستی و عشق وارد شده و با ممدوح همچون معشوق و محبوب سخن می‌گوید و گاهی خود را در ردیف ملوک و امرا قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که متنبی این قابلیت را در خود می‌دیده است که به آرزوی دیرینه اش که همانا فرمانروایی است برسد؛ بنابراین از ممدوحانش این انتظار را دارد که هدف او را بر آورده سازند.

متنبی در ابتدای قصیده‌ای که در توصیف خانه‌ای که کافور آن را بنا کرده است سروده، منزلت و مقام خود را آنچنان رفیع تصور کرده است که تهنیت گفتن به ممدوح را مختص خود و اقران خود می‌داند.

أَمَا التَّهْنِئَاتُ لِلْأَكْفَاءِ وَ لِمَنْ يَدْتِي مِنَ الْبُعْدَاءِ
وَ أَنَا مِنْكَ لَا يَهْنِئُ عَضُوٌّ بِالْمَسْرَاتِ سَائِرُ الْأَعْضَاءِ

(دیوان: ۱/ ۴۹)

(ترجمه: همانا مرد به کسی که هم پایه اوست و کسی که از راه دوری به دیدار او آمده است تهنیت می‌گوید در حالی که من از تو هستم و در همه امورات با تو شریکم و با شادمانی تو شاد می‌شوم. پس آیا دیده‌ای که عضوی به سایر اعضا شادباش گوید؟)

شاعر در بیت فوق به رسم تهنیت گفتن اشاره کرده و می‌گوید که تهنیت مختص شخصیت‌های همسان است و خود را با کافور همسان و مشترک می‌بیند و می‌گوید من و تو چون انسان واحدی هستیم که با خوشحالی همدیگر خوشحال می‌شویم. واحدی می‌گوید که این از عادت متنبی است که در بسیاری از مواضع خود را همپایه و شریک ممدوح می‌داند. (شرح دیوان ص ۴۹)

در ادامه منزلت ممدوح را بالاتر از آسمان تصور کرده و تصریح می‌کند که آنچه بین آسمان و زمین است از آن ممدوح است؛ بنابراین ممدوح بالاتر از آن است که به خاطر مکانی در زمین یا آسمان بدو تهنیت گفت. شاید منظور و هدف متنبی از این که برخی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ممدوحانش را به اوج علیین می‌رساند، این باشد که در کنار این ترفیع و قائل شدن شخصیت و شأن ممتاز برای ممدوح، اعتبار و قدر خود را نیز افزون کرده باشد؛ چون خود در اول قصیده تصریح می‌کند که هم رتبه پادشاهان است.

أنتَ أَعْلَى مَحَلَّةً أَنْ تَهْنَى بِمَكَانٍ فِي الْأَرْضِ أَوْ فِي السَّمَاءِ
وَلَكَّ النَّاسُ وَالْبِلَادُ وَمَا يَسُ رَحُّ بَيْنَ الْعِبْرَاءِ وَالْخَضْرَاءِ
(دیوان: ۵۰ / ۱)

(ترجمه: تو بلند مرتبه تر از آن هستی که به (سبب بنا کردن) مکانی در زمین و آسمان تهنیتت گویند. مردم و سرزمین ها و هر چه بین آسمان و زمین در حرکت است از آن توست.)

در بیت آخر این قصیده نیز همسانی خود را توضیح داده و منویات خود را (رسیدن به پادشاهی) آشکار می‌کند.

و فوادی من الملوك و ان كا ن لسانی یری من الشعراء
(دیوان: ۵۳ / ۱)

(ترجمه: دل من از پادشاهان است اگر چه زبان از زمره شاعران است.)

متنبی در ابیات زیر در کنار ممدوح، خود را نیز بزرگ و با اعتبار جلوه می‌دهد:

زَعَمْتَ أَنَّكَ تَنْفِي الظَّنَّ عَن أَدَبِي وَأَنْتَ أَعْظَمُ أَهْلِ العَصْرِ مِقْدَارَا
إِنِّي أَنَا الذَّهَبُ المَعْرُوفُ مَخْبَرُهُ يَزِيدُ فِي السَّبكِ لِلدِّينَارِ دِينَارَا
(دیوان: ۴۷۴ / ۱)

(ترجمه: گمان کردی که سوء ظن دیگران به شعردانی من می‌توانی از من نفی کنی (من بزرگتر از آنم که به من سوء ظنی در این زمینه رود پس حاجتی نیست که تو این سوء ظن را از من نفی کنی). و تو خود بزرگترین و پر ارج ترین مردمان زمانه ای و من نیز طلای معروفی هستم که که با اختبار و آزمایش شدن بر منزلت و فضل او افزوده شود.)

مشاهده می‌کنیم که در بیت اول ممدوح را بزرگترین اهل عصر دانسته و در بیت دوم خود را طلا معرفی می‌کند و سعی دارد سایه به سایه‌ی ممدوح حرکت کند؛ هرچند وقتی که به خواسته هایش (نزد کافور) نمی‌رسد و از مصر بیرون رفته راهی دیار عراق و اصفهان و فارس می‌شود دیگران نشاط و شور را در اشعارش نمی‌بینیم.

در ابیاتی دیگر خود را هم‌رتبه‌ی سیف الدوله قرار داده می‌گوید: همانطور که بخشندگی و بزرگی به سیف الدوله ختم شده است، شاعری نیز به او ختم شده است.

لا تَطْلُبَنَّ كَرِيمًا بَعْدَ رُؤْيَتِهِ إِنَّ الكِرَامَ بِأَسْخَاهُمْ يَدَأُ خُتْمُوا
وَلَا تُبَالِ بِشِعْرِ بَعْدَ شَاعِرِهِ قَدْ أَفْسِدَ القَوْلُ حَتَّى أَحْمِدَ الصَّمَمُ
(دیوان: ۳۸۴ / ۲)

(ترجمه: چون او را دیدی دیگر به دنبال بخشنده ای نباش؛ چون او خاتم بخشندگان است. و بعد از شاعر او (متنبی) به شعر دیگری گوش فرا مده؛ چون سخنان این شاعران تباه است؛ پس بهتر است که آن را نشنوی تا ستوده گردی.)

خاقانی نیز در ابیات زیر ضمن اشاره به سخاوری ممدوح، ثناگستری خود را به رخ وی می‌کشد و شهرت و اعتبار خود را همپایه‌ی شهرت ممدوح می‌داند.

بدان خدای که پاکان خطه اول ز شوق حضرت او والهند چون عشاق

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

که نیست چون تو سخاوری به شرق و به غرب
ما حق از پی مدح تو در وجود آورد
نه چون من است ثنا گستری به شام و عراق
تو نیز تربیتم ده که دارم استحقاق
(دیوان: ۲۳۶)

و نام خود را ناگزیر ممدوح می داند و از این که دیگری را ستوده است از ممدوح می خواهد که وی را ببخشد و عذر وی را بپذیرد.

گر جز ترا ستودم بر من مگیر از آنک
مردم ضرورتی کند از خنجر آینه
نام ترا ز من نگزیرد چرا بدانک
گه گه کنند پاک به خاکستر از آینه
(دیوان: ۳۹۹)

در جایی دیگر نیز مقام خود را با ممدوح مقایسه کرده خود را همپایه و رتبه‌ی ممدوح می‌داند.

ولی نعمتم کیست خاقان اعظم
محمد خصال است و حسان او من
کز انعام، حق دعاگو شناسد
من او را شناسم مرا او شناسد
منم در سخن مالک الملک معنی
ملک سرّ این نکته نیکو شناسد
بلی هر زری را عیار است و وزنی
محک داند آن و ترازو شناسد
بیانی که نغز است فرزانه داند
کمائی که سخت است بازو شناسد
(دیوان: ۸۷۵)

در بیت زیر نیز خاقانی خود را مالک الملک سخن خوانده و معتقد است که یک نکته‌ی غرای او برابر با دخل صد خاقان است.

مالک الملک سخن خاقانیم کز گنج نطق
دخل صد خاقان بود یک نکته غرای من
(دیوان: ۳۲۳)

متن‌بندی گاهی اوقات به گونه‌ای با پادشاهان صحبت کرده آن‌ها را مدح می‌کند که گویی با دوست و رفیق خود حرف می‌زند و این اوج اعتماد به نفس و تفاخر به خود و همپایگی با ملوک را می‌رساند. ثعالبی در یتیمه‌الدهر در این مورد می‌گوید: **(أَنَّهُ مَذْهَبُ تَفَرُّدٍ بِهِ وَ اسْتِكْثَارٍ مِنْ سُلُوكِهِ اِقْتِدَارًا مِنْهُ وَ تَبْحُرًا فِي الْاَلْفَاظِ وَ الْمَعْنَى وَ رَفَعَهُ لِنَفْسِهِ عَنِ دَرَجَةِ الشُّعْرَاءِ وَ تَدْرِيجًا اِلَى مِمَّا لِهَ الْمُلُوكِ)**. (ترجمه: این شیوه‌ای است که مختص متن‌بندی است و بسیار بر این شیوه رفته تا اقتدار و مهارت خود را در لفظ و معنی نشان دهد و خود را از زمره شاعران برتر شمرده به پادشاهان مثل جوید). (الثعالبی، ۱۹۸۳: ۱/۲۳۷)

در دیوان خاقانی بسامد ابیاتی که شاعر خود را هم‌رتبه‌ی ممدوح قرار داده است، نسبت به دیوان متن‌بندی کم‌تر است. این هم‌بدان دلیل است که ممدوحان متن‌بندی احترام فوق‌العاده‌ای برای او و شعرش قائل هستند و طبیعی است که در این صورت متن‌بندی نیز خود را بسیار برتر از شاعران درباری ببیند و تا مرحله‌ی هم‌رتبگی با ممدوحان پیش رود. این امر در مورد خاقانی نیز تا حدودی صدق می‌کند. خاقانی هم در نزد ممدوحان خود از ارزش و احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و در برهه‌ای از زمان، دبیر خاص سلطان بوده است ولی آن شجاعت و هیمنه‌ای که متن‌بندی در قصاید مدحی‌اش در پیشگاه ممدوح از خود نشان می‌داده در قصاید خاقانی کمتر مشاهده می‌کنیم (البته از نظر بسامد و گر نه به گفته خاقانی سخنان وی به اندازه دخل صد خاقان ارزش و اهمیت دارد). و همین شجاعت و خودبزرگی بینی بیش از اندازه سبب شده بسامد این رویه در نزد متن‌بندی بیشتر از خاقانی باشد.

هریسه‌چی در مورد متساوی قرار دادن خاقانی شخصیت خود را با ممدوح می‌گوید: **خاقانی معروفترین و انگشت‌نماترین دولتمردان کشور را چنان مورد خطاب قرار می‌دهد که گویی خود در شخصیت و لیاقت چیزی کمتر از آنان ندارد و البته حق نیز با**

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اوست؛ چرا که او خود نیز عنوان امیری داشت و دبیر خاقان بزرگ و شاعر محبوب منوچهر بود. در دربار شروانشاهان کرسی زرین داشت و بر دست راست شاه می نشست. (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۴۱۶)

۴- شکرگزاری منتبی و خاقانی از ممدوحان خود

هم منتبی و هم خاقانی مدایح تکسبی زیادی دارند. شاعر در این گونه مدایح وظیفه‌ی خود می‌دانسته که در قبال نیکی و عطای ممدوح مراتب قدردانی و سپاس خود را از ممدوح نشان دهد.

منتبی از نعمت‌هایی که سیف الدوله بدو ارزانی داشته است تشکر می‌کند. هر چند آن نعمت بسیار بوده است و به درستی نمی‌توانسته سپاس آن را بگوید. در مورد حسن توجه سیف الدوله بدو می‌گوید: که چون سیف‌الدوله نیاز و احتیاج مرا دید، خارخار و خلجان این احتیاج چشم وی را می‌آزرد؛ بنابراین سعی کرد که احتیاجات مرا بر طرف نماید.

سَأشْكُرُّ عَمْرًا إِنَّ تَرَاحْتَ مَنِيتِي
رَأَى خَلْتِي مِنْ حَيْثُ يَخْفَى مَكَانَهَا
أَيَادِي لَمْ تُمَنَّ وَإِنْ هِيَ جَلَّتْ
فَكَانَتْ قَدَى عَيْنِيهِ حَتَّى تَجَلَّتْ

(دیوان: ۲۰۹ / ۱)

(ترجمه: تا جایی که عمرم وفا کند از نعمتهایی که سیف الدوله به من ارزانی داشته سپاسگزاری می‌کنم. اگر چه آن نعمت‌ها بسیار بزرگ بوده‌اند. نیاز و احتیاج مرا با این که مخفی بود، دید؛ تا زمانی که آن نیاز را برطرف نساخت گویی خاشاکی بود در چشم وی که باعث آزارش شده بود.)

در جایی دیگر نیز از نعمت‌هایی که سیف الدوله بدو ارزانی داشته تشکر و قدردانی می‌کند.

يا ايها المحسن المشكور من جهتي
والشكر من جهة الاحسان لا قبلي

(دیوان: ۸۰ / ۲)

(ترجمه: ای نیکوکاری که از نیکی‌های تو بسیار سپاسگزارم. بدان که این شکر و سپاس از سوی بخشش‌های توست نه از سوی من.)

خاقانی نیز در قصیده‌ای از صلوات و بخشش‌های ممدوح خود اسپهبد لیالواشیر که برای او بدره‌های زر و صله‌های گران قیمتی فرستاده با توصیفات مختلف از این عطای لیالواشیر سپاسگزاری می‌کند.

اعظم	اسپهبد	به	خاقانی	گنج	خاقان	عطا	فرستادی	
بدره‌ها	دادی	از	نهان و کنون	حله‌ها	بر	ملا	فرستادی	
چشمه‌ها	راندی	از	مکارم و باز	قلزمی	از	سختا	فرستادی	
آسمانی	که	اختران	دادی	مهر و	مه	بر قفا	فرستادی	
هر زری	کافتاب	زاد	از کان	به	رهی	بارها	فرستادی	
زین صلت	کو	قصاص	کشتن راست	من	شدم	زنده	تا	فرستادی
گنج	عرشی	گشایمت	به زبان	که	مرا	کیمیا	فرستادی	
همه	دزدان	گنج	من کورند	تا	مرا	توتیا	فرستادی	
من	نیایش‌گر	نیای	توام	که	صلت	چون نیا	فرستادی	

(دیوان: ۹۲۲)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

مواهب و عطایایی که شاعران از ممدوحان خود می‌گرفته‌اند آنقدر زیاد بوده است که به اذعان خود نمی‌توانند از عهده سپاس آن برآیند. متنبی در برابر الطافی که عضدالدوله بدو ارزانی داشته آنچنان مدیون وی شده است که توانایی شکرگزاری را از او سلب کرده است:

و قد حمّلتني شکرًا طویلا
ثقیلا لا أطبق به حراکا
(دیوان: ۷۰۰/۱)

(ترجمه: کثرت نعمت هایی که به من ارزانی داشتی سبب شد که سپاسگزاری زیادی بر من تحمیل کنی؛ به طوری که اگر این تشکر به جرم در می‌آمد آنقدر سنگین بود که توانایی حرکت را از من سلب می‌نمود.)
در مور عطایا و نعمت‌هایی که مردم از جانب عبیدالله بن یحیی بختری دیده‌اند نیز می‌گوید که هیچ کس نمی‌تواند از عهده سپاس آن بر آید.

له ممن تفتني الثناء کأنما
به أقسمت أن لا یوّدی لها شکر
(دیوان: ۴۶۲/۱)

(ترجمه: او بر مردم منت‌هایی دارد که ستایش را معدوم ساخته است) هیچ کس نمی‌تواند آنطور که بایسته است وی را سپاس نهد) گویی به حق ممدوح قسم خورده‌اند که از عهده سپاس وی برنمایند.)

خاقانی نیز در جایی بیان می‌کند که از بار عطایای ممدوح، پشتش خم شده است و از این که انعام ممدوح نان پاره‌ای به وی داده و آبرویش را محفوظ نگه داشته، سپاسگزار است.

من که خاقانیم به منت شاه
شاخ را پشت خم کند میوه
شکر دارم که فیض انعامش
مرغ کابی خورد به کشور شاه
من که نان ملک خورم به سجود
پشت خم کرده‌ام ز بار عطا
هم ز فیض سحاب و بر صبا
داد نان پاره و آبروی مرا
کند از بهر شکر سر بالا
سر به زیر آرم از برای دعا
(دیوان: ۸۱۲)

خاقانی معتقد است که در برابر نعمات زیادی که از پادشاه بر او روا داشته شده قدرت شکرگزاری و سپاس ندارد:

شکر انعام پادشا گفتن
راه شکرش به پای هرکس نیست
گرچه انعام او مرا شکر است
توان کان ورای غایت‌هاست
که حدش زان سوی نهایت‌هاست
شکر او را ز من شکایت‌هاست
(دیوان: ۸۴۰)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

منابع:

- الثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۹۸۳). یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر. تحقیق مفید محمد قمیحه، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۸۲). دیوان. به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات زوار.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴). خاقانی شروانی حیات، زمان و محیط او. ترجمه میر هدایت حساری، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- المتنبی، ابوالطیب (۱۹۹۷). دیوان. شرح ابی البقاء العکبری، تحقیق عمر فاروق الطباع، الطبعة الاولى، بیروت: دارالارقم بن ابی الارقم.
- (بی تا). دیوان. شرح الیازجی، تحقیق عمر فاروق الطباع، بیروت، دارالارقم بن ابی الارقم.
- (۱۹۸۶). دیوان. شرح البرقوقی، بیروت، دارالکتب العربی
- (۱۹۹۲). دیوان. شرح ابی العلاء المعری، تحقیق عبدالمجید دیاب، الطبعة الثانية، مصر، دارالمعارف.
- (۱۹۹۲). دیوان. شرح الافلیلی، تحقیق مصطفی علیان، الطبعة الاولى، بیروت، موسسه الرساله
- (۱۸۶۲ م). دیوان. شرح الواحدی، تالیف فریدریخ دیتریسی، برلین.